

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

آئینه ایران

فرستنده: سایت گزارشگران
۱۴ دسمبر ۲۰۱۹

گزارش یکی از مادران پارک لاله:

گورستان هائی که با ما حرف می زنند- کافی است که سری به آنجا و آن ها بزنیم!



کشته شدگان بی تدفین که در لابه لای گورهای مردگان عادی به خاک سپرده شده اند. مردگانی که روز به روز بر تعدادشان افزوده می شود و با رفتن به گورستان هاست که از عمق فاجعه خبردار می شویم.

مهر [میزان] که تمام شد، گفتند مهر [میزان] بر سر آبان [عقرب] نشسته تا "مهربان" باشد، ولی در آبان [عقرب] ما جز فریاد خشم مردم و صدای گلوله و خون های بر زمین ریخته شده و گورستان های بی شمار چیزی ندیدیم.

این روزها که به بهشت زهرا می روی در قطعه ۳۲۶ گورهای بی نامی را می بینی که روی اسم شان را پوشانده اند و کسی بالای سرشان نیست تا برای شان گریه کند.

گاه خانواده ای دو یا سه نفری با دلی پر خون و موجی از درد و حسرتی در چشمان دور مزار جوانی نشسته اند و آرام و درخفا اشک می ریزند. با این که رسم است که تا چهلم بر گورها تاج گل می گذارند و صدای فریاد مادران و خواهران و همسران و دیگر بستگان بلند است، ولی این گل های جوان تنها مانده در سکوت گورستان، خودنمایی می کنند.

کافی است که این روزها اخبار رسانه ها و فضای مجازی را دیده باشی و به عکس ها و نام ها توجه کنی و راه بیفتی. آن جا آشنایانی را می بینی. مادران و پدران، خواهران و برادرانی که تنها و بهت زده بر گوری سرد و ساکت نشسته اند.

با چند خانواده که از نوع عزاداری شان مشخص بود خون جوان شان بر سنگفرش خیابان ها ریخته شده، صحبت کردیم و ابراز همدردی و از نحوه کشته شدن عزیزشان پرسیدیم. از یک سو نگاهت می کردند و از سوی دیگر به دور و بر نگاه می کردند. یکی گفت دیابت داشته، یکی گفت تصادف کرده، یکی گفت همین طوری فوت کرده است و ... دریغ از این همه درد.

آن سوتر قطعه گوری خودنمایی می کرد. نیکتا اسفندانی، دختری که ۱۴ سالش بود و غنچه ای که شکفته نشده پرپر شد. نمی دانم قاتلش در این چند شبانه روز توانسته است بخوابد؟!

دو دختر جوان سر مزار او نشسته بودند و آرام آرام اشک می ریختند. از دوستانش بودند که سه هفته است نیکتا را ندیده اند و صدای خنده اش را نشنیده اند. از آن ها پرسیدیم با نیکتا چه نسبتی دارند و گفتند از دوستانش هستیم و دلمان برایش تنگ شده است. پرسیدیم نیکتا چه شد؟ گفتند ما هم درست نمی دانیم چون این مدت اجازه نداشتیم به خانه شان برویم و فقط به اینجا می آئیم. پرسیدم چه کسی اجازه نمی دهد؟ گفتند نمی دانیم و سکوت کردند.

دخترها رفتند و بعد پدر نیکتا و چند زن و مرد آمدند بالای مزار نیکتای جوان. پدر با موهای سفید و حسرت به دل گریه می کرد. با یکی از بستگان نزدیک صحبت کردم و گفت نیکتا مادر ندارد. آنچه فهمیدیم با پدر و خاله پیر پدرش زندگی می کرد. آن زن سالمند بالای سر نیکتا نشسته بود. بعد از عرض تسلیت و ابراز همدردی و تأسف از پرپر شدن این دختر نوجوان، جویای نحوه کشته شدنش شدیم. گفت ما هم نمی دانیم! فقط می دانیم گلوله خورده.

یکی از بستگان نیکتا با بغض می گفت: «روح لطیفی داشت و تمرین گیتار می رفت و در خیابان با گلوله کشته شد». گفتم در اخبار بعد از مصاحبه پدرش گفتند با مسمومیت غذایی فوت کرده، ولی چرا پدرش در مصاحبه چیزی در این باره نگفت. آن خانم با ناراحتی و خشم گفت: «کدام مسمومیت؟ بیایند و به ما بگویند مسمومیت با چی؟ با گلوله و یا گاز اشک آور؟ تا به حال با چند خانواده که بچه شان با مسمومیت فوت کرده مصاحبه کرده اند که با ما بکنند؟» و اشک هایش سرازیر شد.

باورم نمی شود، چگونه می توانند این چنین مردم را به گلوله ببندند و چشم در چشم مردم ببندازند و دروغ بگویند. آری آن ها در بی شرمی و دروغ گوئی خبره شده اند. ولی خبرگانی کند ذهن که حتی به عاقبت کار خود هم نمی اندیشند و نمی دانند با مردمی طرف هستند که حواس شان به همه چیز و همه کس هست و راحت شان نخواهند گذاشت.

یکی از مادران پارک لاله ایران

۱۹ آذر [قوس] ۱۳۹۸